

متن پرسش

سلام استاد عزیز. روزگاری بود که جایگاه والای این انقلاب را نمی‌دانستم و هر ناعدالتی در هر گوشه و کناری و هر مقام و مسئولی را به کلیت نظام مربوط می‌دانستم اما به حول و قوه‌ی الهی و مدد روشنگری‌های شما، نور این انقلاب را می‌بینم و آن ناعدالتی‌ها را ضعف و بی‌توفیقی برخی در همگون شدن با اهداف این انقلاب میدانم. اگرچه سال‌ها به لطف خدای تبارک و تعالی و بدون تلاشی، در درون قلبم محبتی ویژه نسبت به رهبری عزیز احساس می‌کردم اما اکنون به کمک تحلیل مواضع ایشان، می‌دانم که اسلام ناب است که از این حلقوم بیرون می‌آید و آقا ذخیره خداوند برای دنیای ظلمت بار امروز بوده است... استاد؛ خدا می‌داند سال‌هاست به هر جان‌کنندی دلم می‌خواهد در راه دوست قدم بردارم و اکنون به اینجا رسیده‌ام که می‌دانم خدا از من چه می‌خواهد و من از زندگی چه... اما استاد؛ نمی‌دانم این دل هرچایی چرا به هر محبتی به سمت غیر کشیده می‌شود... دو سال پیش بود که عمیقا عاشق کسی شد؛ این دل لامذهب ما را کشت، در آن دوره غیر، داشت می‌نشست جای خدا و من خود، به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود... توفیق شد رفتم حرم امام رضا علیه السلام و در دامنش زار زدم که آقا به دادم برس، مرا رها کند، خلاصه به شهرمان برگشتیم و محبوب به اصرار برایمان قرار ملاقاتی گذاشت (برای اولین بار) مانده بودم بروم یا نروم و استخاره کردیم؛ آمد که برو... رفتم جلسه در کمال احترامات و رسمی در رستورانی شلوغ برگزار شد و... استاد به لطف خدا فردای آن روز محبوب مرا فحش باران کرد و به قدری مرا کوبید و حال این نفس را گرفت که ساعت‌ها اشک ریختم و البته شکر خدا را می‌کردم که این فرد این قدر تحقیرم کرد تا جل و پلاس محبتش از قلبم بیرون ریخته شد؛ نمی‌دانید چگونه مات عنایت امام رضا شدم... دل ما صاف شد و چسبیدیم به سیر خودمان و بهره‌گیری از راهنمایی‌های شما و سرخوش بودیم تا این‌که... سروکله‌ی کس دیگری پیدا شده و انگار می‌خواهد دل ما را زیر و رو کند و عامدانه مرا به سوی خودش بکشد؛ می‌فهمم که او به من دلباخته است و می‌خواهد مرا هم شریک این عشق کند و ابراز کند... نمی‌دانید چه دربه دری می‌کشم؟! استاد از یک طرف خودم چندسال است که دل در گرو مهرش دارم ولیکن به شدت مهار کردم این عشق را و خوشحال بودم که من عشقنی و کتمنی و... الآن نفسم خوشحال است که سودای شعله شدن این عشق از خاکستر قلب محبوب هم سرزده و نمی‌خواهد این توجه را از دست بدهد و از طرف دیگر عمیقا دنبال جلب محبت خدا هستم و دیگر دیوانه شده‌ام؛ میان این خاک و افلاک... استاد چه کنم؟ چه خاکی به سرم بریزم...؟

باسمه‌تعالی: سلام‌علیکم: این‌که در چنین شعور ارزشمندی نسبت به انقلاب و رهبری قرار گرفته‌ای و رابط‌ه‌ات با حضرت‌تامن‌الأئمه «علیه‌السلام» روبه‌راه است خیلی خوب است. همان‌طور که مولوی می‌گوید: «عاشقی‌گر‌زین‌سر و‌گر‌زان‌سر است... عاقبت ما را به آن سو رهبر است» بالاخره دل بعد از مدتی سراغ خانه‌ی محبوب اصلی را می‌گیرد، ولی در مورد این سرک‌کشیدن برای دیدن شعله‌هایی که از خاکستر آن قلب ظهور کرده، همان‌طور که متوجه‌اید باید خوددار بود و آسایش و آرامش خود را در زیر سایه‌ی رب‌العالمین جستجو نمود تا خداوند هرچه را خواست خودش پیش بیاورد. موفق باشید